

آخرین روزها

پایان سلطنت و درگذشت شاه

دکتر سعید سادات

شاهنشاهی در تخت جمشید آغاز می‌گردد که محمدرضا شاه خطاب به کوروش طی خطابه‌یی در پاسارگاد گفت: «کوروش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشی، شاه ایران زمین، از جانب من، شاهنشاه ایران و از جانب ملت من... آسوده بخواب که ما بیداریم»!!

به عقیده‌ی دکتر نهانندی «اما آن اوج نیرومندی و پیروزی در پاسارگاد [جشن‌های دوهزار و پانصد ساله] در عین حال به صورتی نامحسوس، آغاز پایان شاه نیز بود. آغاز اشتباهاتی که از آن پس رخ داد و از سوی مخالفان، با مهارت مورد سوءاستفاده قرار گرفت. ساعتی پس از همان مراسم، آن اشتباهات آشکار شد.» (ص ۱۹)

به تصریح نهانندی، در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله آشپزی و تهیه‌ی غذا به رستوران ماکسیم پاریس سفارش داده شده بود، خیمه‌گاهی که برای این مراسم برپا شده بود، وسعتی چهار برابر و نیم میدان کنکور پاریس داشت، خیاط مشهور فرانسوی که لباس‌های فرح دیبا (دانشجوی ساده‌ی دیروز و شهبانوی آن روز) را می‌دوخت، ۳۰ دست لباس روز و به همان شمار لباس شب برای ندیمه‌هایی که قرار بود مهمانان را طی سه روز اقامتشان همراهی کنند، دوخت!

نهانندی می‌گوید که چاپ نامه‌ی کذایی فردی مجعول به نام احمد رشیدی مطلق در روزنامه‌ی اطلاعات یعنی اهانت رسمی به آیت‌الله خمینی در سرتاسر آن نامه، پوست خربزه‌یی بود که هویدا متعماً در مقام وزارت دربار در زیر پای دکتر جمشید آموزگار نخست‌وزیر جدید گذاشت. وی سپس از فرح پهلوی و دکتر سیدحسین نصر و رضا قطبی (رییس وقت سازمان رادیو و تلویزیون) انتقاد می‌کند که در نتیجه‌ی فشار آن‌ها، محمدرضاشاه در پیام تلویزیونی شخصاً از گذشته‌ی خود استغفار کرد و گفت: «من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم». روایت امیراصلان افشار (رییس کل تشریفات دربار) درباره‌ی این پیام آن است که در جلسه‌یی که او نیز حضور داشت، فرح، قطبی و دکتر نصر با «توبه‌نامه‌ی کذایی وارد دفتر شاه شدند. پادشاه نوشته را برداشت. آن را خواند و گفت: «نه! مطلقاً نباید چنین چیزهایی بگویم». اما رضا قطبی پاسخ داد: «نه، اعلی‌حضرت، دیگر هنگام آن فرا رسیده که شما هم در کنار ملت قرار گیرید و سخن‌هایی بگوئید که ملت بیستند». فرح پهلوی و سیدحسین نصر هم همین نظر را داشتند.» (ص ۲۶۰)

در این کتاب دکتر نهانندی مطالبی را مطرح کرده است که برخی از آن‌ها شاید برای اولین بار به قلم آمده باشد. از جمله آن‌که: سپهبد مقدم، دکتر نهانندی را به‌عنوان شاهد نزد فرح می‌برد تا از نخست‌وزیری شریف امامی جلوگیری شود. فرح تلفنی به شاه می‌گوید: «ایشان از من می‌خواهند به‌پای شما بیفتم و به شاه التماس کنم که شریف امامی رانختست‌وزیر نکنید». ولی شما به این امر توجهی نمی‌کنید. (ص ۱۵۱)

شاه سرانجام تصمیم می‌گیرد که ارتشبد اویسی را به ریاست دولت

□ کتاب آخرین روزها، نوشته‌ی دکتر هوشنگ نهانندی، ترجمه‌ی بهروز صوراسرافیل و مریم سیحون، شرکت کتاب، لوس آنجلس، متن: ص ۴۳۸ + ۱۲ صفحه‌ی تصویر + ۸ ص فهرست نام کسان.

فهرست: یادداشت‌های نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی کتاب؛ یادداشت مترجمان؛ دیباچه‌ی چاپ دوم فرانسه که این ترجمه براساس آن انجام شده است؛ پیشگفتار؛ فصل نخست: «کوروش آسوده بخواب، ما بیداریم»؛ بخش اول: ماه‌های نابسامانی و اغتشاش؛ فصل دوم: «ایران جزیره‌ی ثباتی است در یکی از پُر آشوب‌ترین مناطق جهان»؛ فصل سوم: «مه فشانند نور و سگ عوعو کند»؛ فصل چهارم: «هیچ‌کس نمی‌تواند مرا براندازد»؛ فصل پنجم: «باز هم این پیرمرد»؛ فصل ششم: «مگر من با آن‌ها چه کرده‌ام؟»؛ فصل هفتم: «امریکایی‌ها هرگز مرا رها نخواهند کرد»؛ فصل هشتم: «یک... بدبخت شیشو با من چه می‌تواند بکند»؛ فصل نهم: «صدای انقلاب شما را شنیدم»؛ فصل دهم: «از رییس ستاد ارتش خواستم دولتی موقت تشکیل دهد»؛ فصل یازدهم: «آخرین نخست‌وزیر شاهنشاهی ایران»؛ فصل دوازدهم: «ایران را به شما می‌سپارم و شما را به خدا»؛ بخش دوم: «راه دور و رنج بسیار»؛ فصل سیزدهم: «از ۱۹۷۴ امریکایی‌ها نابودی مرا می‌خواهند»؛ فصل چهاردهم: «من به‌راستی بیمارم»؛ فصل پانزدهم: «من در حال مرگ ولی می‌خواهم با احترام بمیرم»؛ فصل شانزدهم: «خداوند حافظ ایران باد».

آقای دکتر ناصر تکمیل همایون در طی مقاله‌ی خود در **حافظ** شماره‌ی ۲۴ (نیمه‌ی دوم بهمن ۱۳۸۴، ص ۶) بدون ذکر عنوان و مشخصات این کتاب، به آقای دکتر هوشنگ نهانندی و خاطرات ایشان اشاراتی کرده بودند که در خارج و داخل کشور، بحث‌هایی را برانگیخت. همان‌طور که نسل پیش از انقلاب همه آگاهی دارند، آقای دکتر نهانندی (رییس اسبق دانشگاه تهران و رییس دفتر شهبانوی سابق (فرح دیبا) و وزیر اقتصاد و...) از چهره‌های مهم رژیم سابق و به اصطلاح انقلابیون رژیم ستم‌شاهی بود. ایشان، پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از ایران به فرانسه پناه برد و در آن‌جا ضمن تدریس در دانشگاه پاریس، کتاب‌هایی در زمینه‌ی تاریخ و بویژه تاریخ سیاسی معاصر به زبان فرانسه منتشر کرد که از جمله‌ی آن‌هاست: **ایران، دورویای درهم‌شکسته، پرونده‌ی سیاه بنیادگرایی اسلامی، پرده‌ی دریده‌ی اسلام‌گرایی، شاه‌عباس: امپراتور ایران، انقلاب اسلامی، حقایق و دروغ‌ها و آخرین روزها، پایان سلطنت و درگذشت شاه** که ترجمه‌ی همین کتاب اخیر موضوع بحث ماست.

در این کتاب دکتر نهانندی ضمن آن‌که کمی و کاستی‌ها و اشتباهات رژیم پهلوی را برشمرده، از کارهای مثبت و مفیدی هم که در آن دوران صورت پذیرفته است، یاد کرده است.

کتاب دکتر نهانندی با گزارشی منفی از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی

مصداق

محمدعلی سپانلو

بگذار تا پیام تو را
با چشم‌های ساکت خود منتشر کنیم
بگذار تا عصای تو، با انتظار ما
بر گور روستایی‌ات آهسته گل کند
بگذار آب‌های پُر آواز
همواره در ستایش آزادی
زیر درخت پیر
روان باشند.

آه از شهود مرگ که می‌دانست
چون می‌توان ز پای در انداخت
پیران و پهلوانان را...
(آیین انتقام چنین است)
و پنجه زد به حنجره‌ی خسته
خلقی‌ترین سخنور دوران را.

آگاه باش، زیستنی این چنین عقیم:
از خانه تا اداره مشغول
از می‌فروش تا در سقا
وز تشنگی به تشنگی دیگر،
ایثار نفس ماست، ولی هرگز
در سر نپخته شوق نشان‌های افتخار
بگذار تا سکوت ثمرمند ما
بر شاخه‌های اصل به‌پا کرده بشکفت.

این یک سلوک بودن در بومی‌ست
که خوی پروراندن مردان پیر را
از دست داده است.

نظامی منصوب کند، در حالی که همه‌ی فرماندهان ارتش نیز آماده‌ی اجرای طرح خاش بودند. ولی ملاقات سفیران امریکا و انگلیس با شاه که به او می‌گویند: بحران باید از طریق «سیاسی» (نه نظامی و خشونت) حل شود و نیز نظر فرح که با شدت عمل مخالفت می‌کند برنامه را تغییر داد و ارتشبد غلام‌رضا ازهری نخست‌وزیر می‌شود. (ص ۲۵۸)

دکتر محمد باهری و دکتر قاسم معتمدی برای جلوگیری از سفر شاه به خارج تصمیم می‌گیرند (مثل دوره‌ی مصدق که در روز نهم اسفند ۱۳۳۱ آیت‌الله میرسید محمد بهبهانی و امرای ارتش از رفتن شاه به خارج جلوگیری کردند) با عده‌ی از اهالی پایتخت در کاخ نیاوران متحصن شوند، ولی شاه با این امر مخالفت می‌کند. (۳۱۰)

در آخرین روزهایی که شاه برای نجات از مخمصه با امینی، سنجایی، صدیقی و بختیار رایزنی می‌کرد، دربار تصمیم می‌گیرد که از دکتر مظفر بقایی کرمانی دعوت کند که او، دولت تشکیل دهد. بقایی می‌خواست «از مجلسین تقاضای اختیارات کامل کند، سپس دو مجلس را منحل کند تا بتواند پس از فروکش کردن طغیان انقلاب، انتخاباتی آزاد و شبهه ناپذیر را... شش ماه بعد برگزار کند. او «در نظر داشت چهار هزار تن را بازداشت کند» تا تحریکات و آشوبگری‌ها خاتمه پیدا کند. یعنی بقایی می‌خواست طرح خاش نظامیان را به صورتی دیگر به مرحله‌ی اجرا درآورد. (صص ۲۹۳-۲۹۴) ولی ناگهان این برنامه تغییر کرد و شاپور بختیار نخست‌وزیر شد و آن‌گاه بقایی سندی علیه بختیار منتشر ساخت که وی در سال‌های پیش از شرکت نفت انگلیس مقرر می‌گردد دریافت می‌کرده است.

دکتر نهلوندی می‌نویسد که یک شب بعد از آتش‌زدن سینما رکس که مقارن ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ بود در کاخ ملکه‌ی مادر مهمانی شام پُر زرق و برقی مانند سال‌های پیش با آتش‌بازی مفصل، برپا شد. پیش از واقعه‌ی جمعه‌ی سیاه در میدان ژاله، دولت حکومت نظامی اعلام کرد و قرار شد منوچهر آزمون موضوع را به رادیو اطلاع دهد تا نیم‌ساعت به نیم ساعت حکومت نظامی را از ساعت ۶ صبح روز بعد اعلام کنند که چنین مطلبی از رادیو اعلام نشد.

مولف همه‌ی اطلاعات خود را در کتاب نیاورده است و یا در مورد برخی بی‌طرفانه قضاوت نکرده و یا خود را بی‌گناه قلمداد کرده است، و از جمله نسبت به ملاقاتش با داریوش فروهر مطالبی نوشته است که با گزارش دکتر ناصر تکمیل همایون از آن ملاقات شماره‌ی ۲۴ ماهنامه‌ی حافظ منتشر شد، متعارض است. ■

